

تاریخ دریافت: ۹۷/۰۴/۱۸

تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۸/۲۳

(صفحه ۶۵-۸۴)

## سه نامه نویافته از خواجه شهاب‌الدین ابوالمکارم جامی

دکتر مرتضی چرمگی‌عمرانی\*

### چکیده

خواجه شهاب‌الدین ابوالمکارم اسماعیل جامی (۷۹۶ق-۸۷۴ زنده) از عارفان و عالمان سده نهم قمری، بیش از نیمی از عمر را در خارج از وطن و غالباً در شبه‌قاره گذراند. از وی علاوه بر کتاب خلاصه‌المقامات، منشآت به‌جای مانده است که اطلاعاتی از زندگی وی به‌دست می‌دهد. این منشآت از سوی دیگر، حاکی از طرز انشاء و نویسندگی اوست. در این مقاله، نکته‌هایی که از زندگی خواجه ابوالمکارم براساس سه نامه نویافته به‌دست می‌آید، بررسی شده است.

**کلیدواژه‌ها:** شهاب‌الدین ابوالمکارم جامی، منشآت، قرن نهم، تصحیح و نسخه‌شناسی، خلاصه‌المقامات.

### ۷۳. پیشینه تحقیق

خلاصه‌المقامات خواجه ابوالمکارم، اولین کتابی است که در حوزه مطالعات مربوط به مقامات و آثار شیخ جام به کوشش ایوانف خاورشناس روس در سال ۱۹۱۷ در مجله انجمن پادشاهی انگلستان به چاپ رسید. شفیعی‌کدکنی ذیل کتاب درویش ستیپهنده، ضمن تصحیح دوباره خلاصه‌المقامات، به اختصار، به زندگی ابوالمکارم پرداخت. خلاصه‌المقامات بار دیگر به همت حسن نصیری جامی به سال ۱۳۹۵ تصحیح و منتشر شد، گرچه در آن نکته تازه‌ای افزون بر مطالب شفیعی‌کدکنی مطرح نشده است. از خواجه ابوالمکارم، گذشته از خلاصه‌المقامات، نامه‌هایی در دست است: دو نامه در فراید غیاثی تحت عنوان «نامه شهاب‌الدین به رکن‌الدین محمد خوافی» و «نامه به ناصرالدین نصرالله ترمذی» (یوسف اهل، ج ۲، نامه ۲۹۰ و ۲۹۱، ص ۵۲۴-۵۳۱)، که به کوشش حشمت مؤید در ۱۳۵۸ به چاپ رسید. همچنین در کتاب سرزمین جام و رجال آن (۱۳۸۴)، تألیف ابراهیم زنگنه، اطلاعات مختصر حبیب‌السیب درباره خواجه ابوالمکارم نقل شده است. ما براساس سه نامه نویافته از وی، محفوظ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی (شماره‌های ۱۵۱۳ و ۶۷۵)، کوشیده‌ایم اطلاعات بیشتری راجع به زندگی ابوالمکارم به دست دهیم.

### ۲. بحث

#### ۱-۲. نام و نسب

خواجه شهاب‌الدین ابوالمکارم اسماعیل، پسر خواجه علاء‌الدین علاء‌الملک، در اول جمادی‌الاولی سال ۷۹۶ق به دنیا آمد. قدیم‌ترین اطلاع موجود درباره وی از آن فصیح خوافی (۷۷۷-۸۴۵ق) معاصر اوست که به‌طور کامل نام و نسب و سال ولادت او را ذیل حوادث سال ۷۹۶ق آورده است:

«ولادت شیخ‌الاسلام، سلالة الاکابر خواجه شهاب‌الدین ابوالمکارم اسماعیل بن شیخ‌الاسلام، خواجه علاء‌الدین ابوالمعالی علاء‌الملک ابن شیخ‌الاسلام خواجه قطب‌الدین محمد از فرزندان شیخ‌الاسلام احمد جام در غرة جمادی‌الاولی» (فصیح خوافی، ص ۱۰۰۰؛ نیز: شفیعی‌کدکنی، ص ۱۴۷؛ نصیری جامی، ص ۲۱-۲۲، ۲۴).

پس از مجمل فصیحی، اطلاعاتی در روضه‌الریاحین درویش علی بوزجانی و حبیب السیر خواندمیر آمده که هردو بین سال‌های ۹۲۷ تا ۹۳۰ ق تالیف شده است. خواندمیر، خواجه ابوالمکارم را برادرزاده مولانا فصیح‌الدین محمد بن محمد علا دانسته و نسب او را از طرف مادر به خان‌های ترمذ رسانده است (خواندمیر، ص ۱۱؛ شفیع‌کدکنی، ص ۱۵۰). بوزجانی از نسب دقیق و تاریخ تولد خواجه ابوالمکارم مطلبی ذکر نکرده است.

## ۲-۲. جوانی و سفرها

خواجه ابوالمکارم خود در کتاب خلاصه‌المقامات نوشته است که عمرش در جوانی به نادانی سپری شده و سرانجام روحانیت نیای او یعنی شیخ جام به یاری وی شتافته و او را به مراقبه در حالات شیخ و تألیفات او کشانیده است (شفیع‌کدکنی، ص ۱۶۳). بر اساس کتاب حبیب السیر و منشآت برجای مانده، خواجه ابوالمکارم به این شهرها سفر کرده است: سمرقند، دهلی، لهاور، تاشکند، بنگال، جونپور، اخسیکت، هرات، کابل، بخارا، اندجان و اغلب شهرهای خراسان و شهرهای بسیار دیگر در مدت اقامت در هند.

## ۲-۳. خصوصیات فردی و کمالات عرفانی خواجه ابوالمکارم از نگاه معاصران وی

در همه مأخذ، وی را با صفاتی نیکو ستوده‌اند؛ از جمله درویش علی بوزجانی نوشته است: «... نقاوه و خلاصه‌خاندان احمدی است و بسیار بزرگوار و به علوم ظاهری و باطنی آراسته و صاحب کرامت و ولایت و جاه و مکنت بوده و مقتدا و پیشوای سلاطین و اکابر...» (بوزجانی، ص ۱۱۰) نظر خواندمیر درباره خصوصیات فردی و کمالات معنوی و علم وافر او قدری دقیق‌تر است: «... و خواجه ابوالمکارم با وجود علو نسب، به وفور فضل و ادب از سایر مشایخ جام بلکه از اکثر اکابر و صناید آن ایام امتیاز تمام داشت و به جودت طبع نقاد و حدت ذهن و قواد موصوف بوده به قلم بلاغ‌ترقم، ایبات و منشآت فصاحت آیات، بر اوراق روزگار می‌نگاشت. به جود و سخاوت مشهور بود و به محاسن اخلاق و کرایم اطوار بر السنه و افواه مذکور...» (خواندمیر، ص ۱۱).

در باب کمالات و کرامات عرفانی و روحانی خواجه ابوالمکارم صاحب روضه‌الریاحین ضمن نقل داستانی، این کرامات را بیان کرده است. (بوزجانی، ص ۱۱۰) نکته دیگر اینکه «یکی از وجوه تمایز شیوخ جام تمایل آنها به مریدی اویسی یا روحانی بود. تعدادی از آنها به واسطه روح احمد جام راه را شناخته بودند. اهمیت

شهاب‌الدین ابوالمکارم که متولی زیارتگاه بود با این واقعیت به نمایش گذاشته می‌شد که روح احمد در وی حلول کرده است» (منز، ص ۳۱۰).  
این حالات وی را عبدالرحمن جامی و به تبع وی، مؤلف روضة‌الریاحین درباره واقعات عرفانی و نهایت توجه معنوی شیخ احمد جام نسبت به ابوالمکارم بیان کرده است (بوزجانی، ۱۱۰-۱۱۱؛ جامی، ص ۴۹۷).

#### ۲-۴. مناصب

آن گونه که از کتاب روضة‌الریاحین برمی‌آید، وی در خانقاه شیخ احمد قائم‌مقام بوده و سمت مهمتری داشته است (بوزجانی، ص ۱۱۰). علاوه بر این‌ها، زمانی که خواجه ابوالمکارم متولی اوقاف خانقاه جام شد، جوانی ۲۵ تا ۲۶ ساله بود. بنابر فرائد غیثی «نامه‌ای و منشوری از شاهرخ به تاریخ ششم صفر ۸۲۱ وجود دارد که بر طبق آن شیخ الاسلام الاعظم خواجه شهاب‌الدین ابوالمکارم را به‌عنوان شیخ الاسلام و متولی اوقاف خانقاه جام معرفی می‌کند تا شرایط تعظیم و احترام او مرعی داشته شود. وی تا سال ۸۴۲ که: «شاهرخ از منطقه جام عبور می‌کند، عهده‌دار این منصب بوده است» (منز، ص ۳۰۸).

در کتاب فراید غیثی حکمی به تاریخ رمضان ۸۴۵ ق هست که بنابر آن، شاهرخ وی را به مأموریت شهرهای مختلف هند فرستاده است (شفیعی کدکنی، ص ۱۵۰). در کتاب حبیب السیر از این مأموریت خواجه ابوالمکارم چنین یاد شده است: «...و آن جناب را خاقان سعید میرزا شاهرخ در اواخر ایام به رسالت بنگال مأمور گردانید و خواجه ابوالمکارم حسب فرمان بدان خطه که اقصی ممالک هندوستان است شتافت و مضمون رسالت را با بلیغ عبارتی به عرض سلطان محمود که حاکم آن دیار بود رسانید...» (خواندمیر، ص ۱۱).

این محمود، باید محمود شاه بن ابراهیم باشد که از سال ۸۴۴ تا ۸۶۱ ق در چونپور حکومت می‌کرد (زامباور، ص ۴۳۱).

#### ۲-۵. آثار

از خواجه شهاب‌الدین ابوالمکارم گذشته از کتاب خلاصة‌المقامات درباره احوال و آثار

شیخ جام، که آن را در سال ۸۴۰ق تقدیم شاهرخ کرد، نامه‌هایی به یادگار مانده است. از مجموع این نامه‌ها دو نامه در فرایند غیاثی نقل شده است. نامه اول خطاب به رکن‌الدین محمد خوافی و نامه دوم خطاب به امام ناصرالدین نصرالله ترمذی. اکنون ما سه نامه دیگر از وی را به دست آورده ایم، که برای تکمیل اطلاعات در باب زندگی او سودمند است.

### ۳. نسخه‌شناسی مکتوبات

منشآت خواجه براساس دو نسخه موجود تصحیح شده است. نسخه منشآت کتابخانه مجلس شورای اسلامی، که در میان ۱۳۴ نامه موجود در آن، سه نامه، از آن خواجه ابوالکارم است: شماره ۱۲۸ نامه به برادر خود خواجه علی اکبر (برگ ۱۰۳)، شماره ۱۲۹ نامه به خواجه محمد وزیر (برگ ۱۰۴) و نامه سوم به پسر خود ابوالفتح از هند (برگ ۱۰۶). این منشآت به خط نستعلیق است و ابوالحسن ابن عبدالله، کتابت آن را در اول صفر ۹۶۱ق در حلب ختم کرده و بر آن تملک اسعد بن سعدی، پیر احمد ملت‌زاده، یحیی بن مصطفی رهبر، ابراهیم ناشد، محمد بن رجب، محمد محرم‌زاده، مکرمین خلیل و مهر وقف کتابخانه حافظ آغابک رکابدار دیده می‌شود (درایتی، ج ۳۲، ص ۲۷). این نسخه در بردارنده تمام نامه‌هاست و به عنوان نسخه اساس انتخاب شده و با علامت اختصاری (مج ۱) در متن آمده است.

نسخه دوم به شماره ۶۷۵ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی مجموعه‌ای از منشآت و مکاتیب قرن ۱۰ از دوره تیموریان و ترکمانان است، مشتمل بر ۱۶۰ نامه، که از آن میان سه نامه از منشآت خواجه است و نسخه‌ای است به خط نستعلیق، بدون نام کاتب، آغاز و انجام افتاده، با تاریخ کتابت قرن ۱۳ق (همو، ج ۳۲، ص ۷۱). منشآت شماره‌های اول تا سوم متن حاضر در برگ‌های ۸۴، ۸۶ تا ۸۹ این نسخه موجود است، بدین شرح: ۱. نامه به برادرش معزالدین علی اکبر جامی، ۲. نامه به ابن عم خود، ۳. نامه به پسر خود، ۴. نامه به مولانا رکن‌الدین محمد خوافی. نامه اخیر همان است که در فرائد غیاثی نیز درج شده است. این نسخه با نشان اختصاری مج ۲ در متن مشخص شده است.

#### ۴. مکتوبات

۴-۱. خواجه<sup>۱</sup> شهاب‌الدین ابوالمکارم جامی از هندوستان به برادر خود خواجه معزالدین علی اکبر نوشته<sup>۱</sup>:

هر موی بر تن من اگر خامه‌ها شود      و آن خامه‌ها اگر بنویسند حال‌ها  
نتوان نوشت قصهٔ شوقت به عهدها      نتوان نگاشت نقش فراق به سال‌ها

تراحیم هموم اشتیاق و تراکم غموم فراق برادرِ اعزّ، المخصوص بالحظّ الاوفر من الملك<sup>۳</sup> العلی الاکبر، معزالدین علی اکبر- بلغه الله مراتب اجداده الاکبر- چون جفای لیل و نهار و جور انبای روزگار به مرتبه ایست که بلغای رسایل، مستفیضانِ «ربّ اشرح لی صدری» و فصحای قبایل، مستجیبانِ «واحلل عقده من لسانی و یفقهوا قولی» (طه: ۲۷) از شرح شمهٔ آن به اعتراف «ما لا طاقة لنا به» (بقره: ۲۸۶) در مقام انصاف‌اند. لاجرم از سرحد تعرض و تحطی آن تحطی نموده، در تشتت حال و توزع بال، تشبث به اذیال تورع از مقام پرملال کرده، منتظر نتیجهٔ وعدهٔ «انّ الله مع الصّابرين» (بقره: ۱۵۳) می‌باشد، بعد از ارسال قوافل تحیت و رواحل سلام در صبح و شام از حضرت ذوالجلال و الاکرام، بر دعاء «ربّ اغفر لی و لاخی و ادخلنا فی رحمتک» (اعراف: ۱۵۱) اقدام می‌نماید، انه ولی الاجابة.

ای برادرِ به جان و دل برابر، بل اعزّ منهما و اکبر، هرچند ترا به کمال فراست و درایت موجبات شکایت از بزرگان شهر و خُردان ولایت از بدایت تا نهایت معلوم است که:

بیش از هزار تیر جفا بر دل منست      پنهان چنان‌که یکسر پیکان پدید<sup>۵</sup> نیست  
اما باعث بر جلای این مبتلا همین آنها است که چون جوهر عرض فقرا از غرضِ غرض  
قفا که کنایت از حماقت و بلاهت قوم محروم بود و به نزدیک همگنان معلوم که:

ذوالعلم یشفی فی النعیم بعلمه      و ذو الجهالة فی الشقاوة ینعم  
به سبب عرض غرض و شکوی اصاغر جهال به نزدیک ارباب جاه و جلال، محدثان  
احادیث عننا را حدیثِ غریبِ «کن فی الدنیا کانک غریب او عابری سبیل» بر دغدغهٔ

۱. این نامه در دو نسخه موجود است ۱- نسخهٔ شمارهٔ ۱۵۱۳ مجلس، از برگ ۱۰۳، سطر ۱۱ آغاز می‌شود و در برگ ۱۰۴، سطر ۱۶ به پایان می‌رسد. ۲- نسخهٔ شمارهٔ ۶۷۵ مجلس، از برگ ۸۴، سطر ۱۱ آغاز می‌شود و در برگ ۸۶، سطر ۱۳ خاتمه می‌یابد.

و اذا الديار تنكرت احوالها فعد الدار و اسرع الديار تحويلا.

سند صحیح لایح گردید و مفسران آیات بلا را تفسیر «للفقراء المهاجرين الذين اخرجوا من ديارهم و اموالهم يبتغون فضلاً من الله و رضواناً» (حشر: ۸) بر مضمون «المبذل الرطب في اوطانه حطب» دلیل نجح واضح شد هرچند فقیر را در میدان شجاعت و دفع شر منازعت، ملهم از حضرت باری به دلداری و یاری بیت<sup>۶</sup>:

اذا انت اعطيت السواده لم يُبل و ان نظرت شزراً اليك القبائل

مربی بود و زنده فیل حضرت<sup>۷</sup> خداوند جلیل به این امر کفیل که:

صد مقلد را ببینی در زمان خونش بریز خون بهاء هر یکی، از گنج احمد بازده

اما بنابر فحوای کلام ذی‌الجلال<sup>۸</sup> که «الفتنة اشد من القتل» از مآل جدال احتراز نموده<sup>۹</sup> با خود گفتیم

بیت:

سفری کن به گرد عالم گرد تا نمانی ز هر غمی درهم

کاندرین روزگار مردم را جامه خصم است، و سایه<sup>۱۰</sup> نامحرم

و چون به‌ضرورت دل از خان و مان<sup>۱۱</sup> که محبوب اهل ایمان است برداشته قدم درین<sup>۱۲</sup> طریق نهاد، چندان بلا رفیق شد که بر تصدیق «لقرب الدار فی الاعسار خیر من العیش الموسع فی اغتراب» رنگ زرد و اشک سرخم شاهد حال آمدند اکنون در مقام ندامت به زبان غرامت می‌گوییم:

ماییم و راه دور به ما باز کی رسد؟ جان و دلی که بر سر آن کو گذاشتیم

بگذاشتیم روی عزیزان که سال‌ها عمر عزیز خویش، بر آن روی داشتیم

فیا ابن ابی [امی] لا یغترب ان غربتی سقتنی<sup>۱۳</sup> بکف الطیم<sup>۱۴</sup> ماء الحناظل

هذا در آخر رجب المرجب سنة ثمان و اربعین و ثمانماية از دارالظلمة دهلی به ارقام این آلام بعد از حمد مَلِكِ عَلَامِ اعلام می‌رود که حال معاش فَحَاشِ دهلی آنست که آن کفره فجره را جز لحم بقره تکلفی متصور نیست از اثمار جهان غیر نغزک که مستقبح طباع و اذهان است نوباوه<sup>۱۵</sup> میوه‌ای متخیل نی، لیلاً و نهاراً، سرّاً و جهاراً<sup>۱۶</sup>، از چهار جهت در پنج وقت صلوات که اشرف اوقات است به زفیر صریر که مصداق «ان انکر الاصوات

لصوت الحمير» (لقمان: ۱۹) است با صدای غم‌فزای دمامه و دمن، مصمم مسماع<sup>۱۷</sup> اهل شرف می‌باشند، حقا که درین<sup>۱۸</sup> اوقات به تذکار استماع اوراد و اذکار درویشان ابرار و حُفاظِ اخیارِ مزارِ قدس آثار، مرغ روح از قفس بدن ناتوان طیران می‌جوید و بر استقبال<sup>۱۹</sup> خطاب «یا ایته‌ا النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه» (فجر: ۲۷) مبادرت می‌نماید و هرگاه درین زمین سیاه از نبات سرخ به آب جاه شربتی مسکن حرارت جگر می‌گردد بر فوات فرات کاریز<sup>۲۰</sup> ملکی و زیارت روضهٔ قدس ملکی، سحاب جفون از بخارِ دل محزون، به عیون جفون<sup>۲۱</sup>، رخسارهٔ زرد را گلگون می‌کند و مجنون‌وار در وحشت غربت نسیم را به رسالت<sup>۲۲</sup> روانه می‌گرداند.

اقراء علی الوشل السلام و قل له  
سقیا لظلك بالعشی و الضحی  
والبرد<sup>۲۳</sup> مائک و المیاه حمیم  
القصة قصه غصه<sup>۲۴</sup> نوایب زمان، مقدر اهل بیان نیست، مگر مخبر صادق به آیت  
«نحن نقضُ علیک نبأهم بالحق» (کهف: ۱۳) متضمن ادای آن گردد.

بیت:

فیا اسفی علی حسام<sup>۲۵</sup> قلبی معذب  
و یا لیت ان الدهر عاد برحقه<sup>۲۶</sup>  
و هیات ان الدهر لیس بعاید<sup>۲۷</sup>  
و الی الله اشکوا طول هذا الشداید  
پس به تلخ و شیرین صبر، صبر و بلای محنت و شکرِ شکرِ تمنایِ منحت، قناعت کرده، پای وقار در غار صبوری و افتقار نهاده‌ام و دست نیاز به تضرع «ربنا آتنا من لدنک رحمه و هییء لنا من امرنا رشدا» (کهف: ۱۰) برداشته و دل خسته را به مناصحت:

فیا قلب مت حزناً و لا تک جازعاً  
فان جزوع القوم لیس بِنافع<sup>۲۸</sup>  
معالجت کرده تا مگر بر وفق بشارت «نجیناه و اهله من الکرب العظیم» (صافات: ۷۶)  
باشد که خدای روزگاری بدهد  
وین واقعه را امری<sup>۲۹</sup> و کاری بدهد  
امید به کرم کریم مئان آنکه طیّ مکان مسافران زمان کرامت فرماید و از عزیز مصر،  
جام ندای «انی انا اخوک» (یوسف: ۶۹) به سمع جان پڑمان رساند.

از مطلع جمال، تلافی کند مگر  
صبح وصال، تلخی شام فراق را  
تطویل از حد گذشت<sup>۳۰</sup> اسباب تبدیل غیبت به حضور مهیا و میسور باد.



۴-۲. خواجه<sup>۱</sup> شهاب‌الدین<sup>۱</sup> ابوالمکارم به ابن عم<sup>۲</sup> خود خواجه محمد وزیر<sup>۳</sup> نوشته:

چگونه بازنمایم عزیز من که چه شد کبوتر دل خسرو<sup>۴</sup> به چنگ باز فراق،  
سرپنجه شاهین عذاب مفارقت و مخلب عقیاب عقیاب مهاجرت، برادر اعزّ امجد،  
خواجه جلال‌الدین محمد «طول الله عمره الی الابد» در استهلاک مرغ دل ضعیف  
چندان تعلق و تصلّق دارد که طوطی بنان<sup>۵</sup> از بیان آن عاجزست و شهباز بلندپرواز خاطر  
از تخیل تبیان آن قاصر. لاجرم چون فاخته، طوق عجز و فتور از ادای «وای دل مهجور»  
در گردن انصاف کشیده، سیمرغ‌وار در گنج عنا با حمامه<sup>۶</sup> رعنا که حامل نامه شوق خلّان  
وفا به جانب اخوان صفاست به مراسلت این سلام و دعا اکتفا می‌نماید:

الا یا ایها الطیر المخلّق<sup>۷</sup> عادیَا تحمل سلامی لا تذرني انادیَا  
تحمل هداک الله منی سلامه<sup>۸</sup> الی بلدان کنت بالارض هادیَا

وصیت آن برادر در باب غمگساری برادران و فرزندان، خصوصاً فرزند ابوالفتح که هرگز  
فتح باب قبح بر ضمیر غیور او عبور نکرده<sup>۹</sup> از قبیل «من أدب الادیب لیس له من العقل»  
نصیب است.

کرم آموختن کریمان را شرط آداب عقل نیست عماد

چون شمه‌ای از واقعات این سفر در مکتوب فرزند ابوالفتح مسطور گشته مکرراً مصدع  
آن برادر نمی‌گردد. عمرت<sup>۹</sup> با دولت ابدی ملحق باد بمحمد و آله الامجاد. والسلام<sup>۱۰</sup>.

۴-۳. خواجه<sup>۲</sup> شهاب‌الدین ابوالمکارم به پسر خود ابوالفتح<sup>۱</sup> از هند نوشته:

چه دهم شرح که چون بی‌سر و سامان شده‌ام وز غم<sup>۲</sup> و هجر عزیزان چه پریشان شده‌ام  
همچو یعقوب منم کز غم هجران شما روز و شب معتکف کعبه<sup>۳</sup> احزان شده‌ام

مساق<sup>۳</sup> هموم «مالایطاق» فلک بی‌وفاق و مذاق<sup>۴</sup> سموم فراق قره‌العین فقیر مشتاق،  
اعنی فرزند اعزّ، جمال‌الدین ابوالفتح «فتح علیه ابواب الوصال والتلاق»، فوق النطق و

۱. این نامه در دو نسخه موجود است ۱- نسخه شماره ۱۵۱۳ مجلس برگ ۱۰۴، سطر ۱۷ آغاز می‌شود و در برگ ۱۰۵، سطر ۱۲ به پایان می‌رسد. ۲- نسخه شماره ۶۷۵ مجلس برگ ۸۶، سطر ۳ آغاز می‌شود و در همان برگ، سطر ۲۰ خاتمه می‌یابد.

۲. این نامه در دو نسخه موجود است ۱- نسخه شماره ۱۵۱۳ مجلس برگ ۱۰۶، سطر ۱۵ آغاز می‌شود و در برگ ۱۰۹، سطر ۱۰ به پایان می‌رسد. ۲- نسخه شماره ۶۷۵ مجلس برگ ۸۶، سطر ۲۰ آغاز می‌شود و تا آخر برگ ۸۹ خاتمه می‌یابد.

النطاق است. لاجرم از بیان آن معانی اعراض نموده، صرف عنان قلم به<sup>۵</sup> صوب اختصار کلام کرده، اعلام می‌رود که این فقیر غریب محزون در بیت الاحزان حرمان، بناله و آه «اتما اشکوا بئى و حزنى الى الله» (یوسف: ۸۶) مترصد و مترقب می‌باشد که نسیمی از جانب عزیز آن<sup>۶</sup> مقیم مصر، بشارت «اذهبوا بقمیصی هذا فالقوه علی وجه ابی یأت بصیراً» (یوسف: ۹۳) به سمع پدر محزون رساند.

فان الصبا ریح اذا ما تنسمت علی قلب محزون تجلّت<sup>۷</sup> همومها  
 اجد بردها او تشف منی حراره علی کبد لم یبق الا صمیمها  
 و عمر عزیز بامید «عسی الله ان یاتینى بهم جمیعاً» (یوسف: ۸۳) می‌گذراند.<sup>۸</sup>  
 آری چو بود عمر، همه‌کار برآید شب گرچه بود تیره، هم آخر به سرآید  
 این صحیفه آخر رجب سنه اربع و سبعین و ثمانمائه از بلده دهلی می‌نویسد از امور گذشته و الحمدلله علی ذلک<sup>۹</sup> حال آنکه از ابتدای سفر تا کابل به توفیق ملک علام و امداد روحانیت شیخ مهربان ما<sup>۱۰</sup> احمد جام و دولت پادشاه اسلام، ایام نافرجام برحسب مرام بود و چون به کابل رسیده شد مدت شش ماه امیرزاده سلطان<sup>۱۱</sup> مسعود، فقیر<sup>۱۲</sup> و جمله کاروانیان را اجازت نفرمود و در قحط و غلا و رفاقت<sup>۱۳</sup>، یلغارها تکلیف نمود و هر روز قرب<sup>۱۴</sup> ۲۰ فرسنگ پیمود تا همه را کار به جان و کارد به استخوان رسید و چند آنچه فقیر<sup>۱۵</sup> و رفاقا، استجازه به<sup>۱۶</sup> استغاثه کردیم<sup>۱۷</sup> جزع هیچ‌یک در جرع<sup>۱۸</sup> دل او اثر نکرد.  
 بسیار آگینه دل‌ها شکسته شد<sup>۱۹</sup> زان روی سنگ شد دل نامهربان<sup>۲۰</sup> او  
 و در آن رفاقت او چهل نفر<sup>۲۱</sup> نوکر فقیر به سبب قحط و سواری هرروزه و عبور بر دریاها بی‌کشتی و انواع مشقت فرار و اعراض نمودند و چهل سر اسب با اسلحه و رخوت بردند و موازی صد و هشتاد هزار دینار کپکی از اسب و استر و برده و خیمه و خرگاه و کتب و اجناس و غیره ذلک علی هذا القیاس<sup>۲۲</sup> تلف و حرج<sup>۲۳</sup> شد و آخر الامر که بعد خراب البصره اجازت دادند، به دیوار برکه<sup>۲۴</sup> [شاید: پور که؟] ممر دهلی است اتفاق افتاد و فرزندان غریب را از فوت والده مصیبتی رسید چند آنچه این فقیر، نایره دلها ایشان را به آیت «انالله و انا الیه راجعون» (بقره: ۱۵۶) اطفا می‌کرد و می‌گفت.

در جامه کبود فلک بین و بس بدان کین دجله جز سراچه ماتم نیامدست

ضعف طفولیت، مانع تحمل و صبوری و ضحرت می‌شد<sup>۲۵</sup> و صیاحت آن<sup>۲۶</sup> نیاحت که

بیت:

من خود از آزار چرخ و جور انجم سال‌ها زار بودم گشتم اکنون از فراق زارتر  
از سر خاک بر سریر افلاک می‌رسانیدند و می‌خواندند<sup>۲۷</sup>.

الا یا لیت کنا جمیعاً و لیس لنا<sup>۲۸</sup> من الدار ما لا یعلم الناس دائباً<sup>۲۹</sup>

بدان سبب چند وقت آنجا توقف شد تا موکب همایون پادشاهزاده مذکور بدان نواحی نزول فرمود و چون استحکام آن قلعه و انضمام اهالی آن دانسته بودم، بنابر حق‌گذاری بندگان درگاه حضرت سلطنت‌شعاری به حسن تدبیر، پسر وفادار<sup>۳۰</sup> را که والی آن قلعه بود به دست آورده با بیلاکات لایقه به حضرت پادشاهزاده آوردم و در عدم التفات به محاصره آن قلعه<sup>۳۱</sup> التماس مبالغه نمودم تمامی امرا پسندیدند و بر آن اتفاق نمودند. ناگاه بآبور نام که با وجود التجا به غرور ایام صبا، مغرور بود در ابطال آن از اتفاق کوشید و حضرت پادشاهزاده را به پای قلعه رسانید تا کار به جایی رسید که قرب<sup>۳۲</sup> سیصد و شصت<sup>۳۳</sup> سوار و چند سردار<sup>۳۴</sup> ازین لشکر کشته و گرفتار شد و بی‌ناموسی مخدومزاده نامدار به نوعی انتشار<sup>۳۵</sup> یافت که اختیار نمی‌پذیرد و<sup>۳۶</sup> شرح این سخن همین قدر بسندست<sup>۳۷</sup>.

القصة کرت ثانی که از اردوی مخدومزاده به جانب دهلی توجه نموده شد جهت آنکه پسر وفاور<sup>۳۸</sup> را به آن حضرت برده بودم و آیت «و لهم علی ذنب فاخاف ان یقتلون» (شوری: ۱۴) بر صحیفه ضمیر کسیر مرقوم<sup>۳۹</sup> گشته بود و راهی غیر دیوار برکه<sup>۴۰</sup> نبود به ضرورت راه بعید را از خوف وفادار<sup>۴۱</sup> اختیار کرده به جانب برکه<sup>۴۲</sup> روان شدیم و بیابانی را مسلک خود گردانیدیم<sup>۴۳</sup> که به جز حر سموم هموم در آن جنگل و بیابان، موجودی نبود؛ همگنان دل از جان برگرفته راهی می‌سپردند و روزی به شب می‌بردند، ناگاه در شب پنجشنبه<sup>۴۴</sup> ۱۲ ذی الحجه در نیمه‌شب جماعتی دزدان از هندوان که ایشان را کوکوان خوانند<sup>۴۵</sup> شیخون آوردند و آن شب در آن<sup>۴۶</sup> تیه کافران سفیه آیت «یوم یفر المرء من اخیه و امه و بنیه» (عبس: ۲۴) به غریبان نمودند، این فقیر طوق طوع «و رضا<sup>۴۷</sup> بقضاءالله» در گردن به جان کشیده و<sup>۴۸</sup> دل از ماسوی الله برگرفت و تقدیر حق را به جان پذیرفت و این بیت می‌گفت:

فصبر لامر الله او حال یومنا و لبس لامر حمدالله مدفع<sup>۴۹</sup>  
ما چنان در عشق یار خویشتن مردانه‌ایم کو اگر جان خواهد از ما در پی شکرانه‌ایم  
ما وجود خود بسوزانیم در ره شمع‌وار تا به وصلش آشنا گردیم اگر بیگانه‌ایم  
و چندان چه نفس اماره به تلقین «ربنا اکشف عنا العذاب» (دخان: ۱۲) تلقی و اضطراب  
می‌نمود، سلطان غیرت در مملکت «و افوض امری الی الله» (غافر: ۴۴) از سرایر ضمایر  
احمدیان در مقام امتناع می‌فرمود.

چورسی به طور همت، «ارنی» مگوی و بگذر که سؤال تو نیرزد، به جواب «لن ترانی»  
چون زر روی زرد نیازمندان بر محک «و من یتوکل علی الله فهو حسبه» (طلاق: ۳)  
تمام عیار بود در بازار حضرت پروردگار سمت<sup>۵۰</sup> «فاستجبنا له و کشفنا ما به من ضر»  
(انبیاء: ۸۴) یافت و تمامی اصحاب و رفیقان خلاصی<sup>۵۱</sup> یافتند الا یک سید علی سرخسی  
که در غربت شهادت یافت و چون مدت آن شب یلدا به انقضا رسید از هیچ طرف راهی و  
امید پناهی ندید. کبری لکر<sup>۵۲</sup> نام با اتباع خود دلیل شد و چون راهی نمی‌دانستیم جز  
اتباع اتباع آن دلیل دلیل چاره نداشتیم بر عقب او روان شده خود را بی‌روان انگاشتیم و  
هرآینه

مرد باید که ز شمشیر نگرداند روی ورنه از خانه همان به که به میدان نرود  
ده شبانه‌روز در آن بیابان می‌شتافتیم و سقف فلک را به ناله و زاری شکافتیم و هر  
دوسه روز یک نوبت به آب رسیدیم، روز یازدهم در میانه<sup>۵۳</sup> جنگل به قرب ده هزار کافر  
ملحق شدیم که یک قطره خون ترک و تازیک به نزدیک ایشان موازی یک لک بود<sup>۵۴</sup>. بزرگ  
ایشان، سگ حقود، ثانی نمرود، ملک محمود از سر حسرت، کمر جسارت بر میان  
خسارت بسته، فقیران را بازداشت و سی سر اسب فقیر و هم‌رهان بازگرفت و کبری را  
راهبر کرد که فقیر<sup>۵۵</sup> را به چهار روز به کنار دریای تباه رساند<sup>۵۶</sup> و هزار<sup>۵۷</sup> سوار و دویست  
پیاده مقرر کرد که بر عقب بیایند و همه را هلاک کنند<sup>۵۸</sup> و آنچه مانده باشند ببرند، چون  
این معنی معلوم فقیران شد به تعجیل تمام چند فرسخ رفته شد و آن رهبر کافر را بر  
مرکبی<sup>۵۹</sup> استوار بستیم و حدیث «الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین» را هادی مسالک  
و مفر ورطهٔ هالک گردانیدیم و چهار مرحله را قطع کرده به یک شبانه‌روز به کنار دریای  
زخار تباه که عرض و عمق آن را لا یعلم الا الله رسیدیم، چون تمامی هند و سند از آوازهٔ

دمامه عساکر کابل برآشفته بودند نه ملاح پدید بود و نه کشتی پیدا و نه غیر سباع موجودی در آن پیدا<sup>۶۰</sup>

از یک سو شیر و از دگرسو شمشیر مسکین دل من میان شیر و شمشیر<sup>۶۱</sup>  
دل همگنان که بر عنوان آن بحر بسیط بشیط بود بر احتوای مهالک نومیدی محیط  
شد و غریبان بر کنار آن عمان که مفسر غمان جهان و مذکر زمان طوفان بود حیران  
بماندند و سلطان دل را بر مسند هلاک نشانند زیرا که از عقب، سیصد سوار محمود به  
سر جسرت طالب مساکین بودند و از یمین چهارصد نفر کبر و فوور در کمین و از یسار  
ندای «یا موسی ان فیها قوماً جبارین<sup>۶۲</sup>» (مائده: ۲۲) چون احوال همه جهات این بود  
جمله اصحاب اتفاق کردند که در آب غریق بهتر که بر آتش اسیران گبران حریق. اول فقیر  
در آن نیم<sup>۶۳</sup> شب تاریک با فرزندان در آن دریای پر خطر که بر زوایای خواطر ارباب نظر  
گذر از آنجا امکان ندارد، درآمد.

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل کجا دانند حال ما سبکباران ساحل‌ها  
ناگاه مبشر آمال و اقبال از حضرت ذی‌الجلال ندای غم‌زدای<sup>۶۴</sup> «یا نوح اهبط بسلام  
منا و برکات علیک» (هود: ۱۱) رسانید و دست عنایت ربوبیت، طغرای «بسم الله مجریها و  
مرسیها ان ربی لغفور رحیم» (هود: ۴۱) بر سفینه سینه نیازمندان کشید و زنده‌فیل  
حضرت رب العالمین به خطاب «لا تخف نجوت من القوم الظالمین» (قصص: ۲۵) قوت  
عظیم و شوکت جسیم بخشید و همه را بی‌ملاح و کشتی به سلامت از آن دریا گذرانید

چه غم دیوار امت را که باشد چون تو پشتیبان چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان  
القصه این فقیر گاهی در مقام تحیر سرگردان که مگر وعده معاد و تناد رسیده که «یوم  
تبلی السرایر فماله من قوه و لا ناصر» (طارق: ۵) ظاهر شده و گاهی در حالت تفکر و تدبر  
حیران که گویا زمان اولی<sup>۶۵</sup> و مبداست که همچنان که آدم را، علیه السلام، نزول از سریر  
با مسرت رضوان، به زمین سیاه هندوستان بود، این فقیر را نیز از هبوط روضه جنان  
زنده‌فیل ملک حنّان همچنان است و او را در میان کربت مفارقت واسطه اناس عارض  
گشت. فقیر را در اوان غربت مهاجرت، رابطه ایناس<sup>۶۶</sup> طاری شد دیگر سبب بلای<sup>۶۷</sup> او  
ابلیس و سواس بود و<sup>۶۸</sup> موجب جلای فقیر، صاحب تلبیس خناس است؛ اما و سواس او

چندان تمیز داشت که در حال اغوا ادب استثنای «الاعبادک منهم المخلصین» (ص: ۸۳) نگاه داشت. خناس تمام<sup>۶۹</sup> این طایفه را از جراید ایام برداشت. لاجرم فقیر مسکین، روی «ربنا ظلمنا انفسنا» (اعراف: ۳۳) بر زمین نهاده از حضرت احکم الحاکمین امیدوارست که آن خناس لعین را مهلت آنکه «انک لمن المنظرین» (اعراف: ۱۵) زَند، ندهد. تطویل از حد گذشت وظیفه آنکه آن فرزند در اقامت طاعت و مطالعه و تلاوت مداومت نماید و در ملازمت و خدمت برادران اعزّ معزالدین علی اکبر و خواجه جلال الدین محمد تقصیر نکند و تمامی همت بر مصاحبت ابرار احرار احرار نماید و از مجالست اشرار احتراز، دیگر می‌باید که در مراقبت حال همشیرهٔ بیچارهٔ خود بر عادت معهوده اکتفا ننماید<sup>۷۰</sup> و درین<sup>۷۱</sup> باب مبالغه و تأکید را سبب زیادتی رضا و دعای پدر غریب بعید داند، عمرت<sup>۷۲</sup> با سعادت دارین بماناد بمحمد و آله الامجاد.

## ۵. اهمیت منشآت

منشآت خواجه شهاب الدین ابوالمکارم جامی را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد:

۱. نامه‌هایی با محوریت مسائل خصوصی، خانوادگی یا اخوانی؛
  ۲. نامه‌هایی با موضوعات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، مانند بخشی از نامه‌های اول و سوم، گرچه در نامه‌های گروه نخست نیز به حوادث سیاسی، تاریخی و همچنین فرهنگی اشاره‌هایی شده است.
- منشآت خواجه به برادر و ابن عم و فرزندش از جمله منشآت اخوانی و دوستانه است و در عین صمیمیت، سرشار از اطلاعات تاریخی، سیاسی و بعضاً اجتماعی است. در تمامی این نامه‌ها شهاب الدین از سفر به هند، از غم غربت و پریشانی و بی‌سر و سامانی شکایت می‌کند. دیار بنگاله را بیت احزان خویش و خود را پدر محزونی می‌داند که منتظر بشارت نسیمی از جانب عزیز مصر است؛ اما نصیب او چیزی جز جان دادن در غربت نیست.
- در نامه به برادرش معزالدین اکبر و ابن عمش از غم غربت ندای شکوه سر می‌دهد و در عین حال خود را به صبر تشویق می‌کند. در بخشی از نامهٔ شمارهٔ یک از اوضاع فرهنگی و اجتماعی هند می‌نالد و آن را با اوضاع جام در قیاس می‌آورد. بعضی رویدادها گاه او را به یاد سرزمینش می‌اندازد و دلتنگ می‌کند.

نامه خواجه به فرزندش ابوالفتح همچون سفرنامه‌ای کوتاه و جامع است که داستان سفر دشوار خواجه به هند را بیان می‌کند. تاریخ کتابت نامه آخر رجب ۸۷۴ از بلده دهلی است. در طی نامه با بیان نارضایی از این دیار و غم غربت به وفات همسرش در این سفر، که بر اندوه او افزوده است، اشاره می‌کند. مهم‌ترین نکات در این نامه به قرار زیر است:

۷۳.

کر سال ۸۷۴ ق بسیار مهم و کلیدی است؛ زیرا نشان می‌دهد که او تا این سال زنده بوده؛ ۲. بدرفتاری سلطان مسعود با وی و مهاجرت به دهلی؛ ۳. از دست دادن همسرش در دهلی؛ ۴. شبیخون گروهی از دزدان که به آنها کورکان می‌گفتند؛ ۵. بدرفتاری ملک محمود، پسر سکندر ثانی بن بهلول لودی؛ ۵. اشاره به دو برادر خود معزالدین علی اکبر و خواجه جلال‌الدین محمد؛ ۷. اشاره به دختر و سفارش رعایت حال او.

با توجه به نامه‌های فوق، شمار فرزندان و سال مرگ خواجه ابوالمکارم را بررسی کرده‌ایم:

### ۱-۵. فرزندان

به‌نوشته خواندمیر «از خواجه ابوالمکارم سه پسر مانده؛ خواجه ابوالفتح، خواجه ابوالوفا، خواجه ابوالقاسم که در شهر بنگاله در ملازمت پدر عالی‌گهر بوده‌اند و هم در آن ولایات توطن نموده، دیگر به وطن مألوف مراجعت نفرمودند؛ اما خواجه ابوالفتح در ولایت جام قائم‌مقام پدر ذوی‌الاحترام گشت و سبب مکارم اخلاق، صیت بزرگی او از فرقدین درگذشت» (نوایی، ص ۱۲۷).

در نامه خواجه ابوالمکارم به ناصرالدین نصرالله ترمذی به سمرقند، اشاره‌ای به «فرزند معزالملک» شده است که «ظاهراً فرزند واقعی اوست و احتمالاً ناصرالدین ترمذی هم از خویشاوندان اوست» (شفیعی‌کدکنی، ص ۱۵۰).

با توجه به این نامه، اکنون روشن نیست که معزالملک لقب یکی از سه فرزند اوست یا پسر چهارمی هم داشته است. علاوه بر این‌ها، خواجه ابوالمکارم در نامه‌ای که از هند به پسر خود ابوالفتح نوشت، از دختر خویش نیز یاد کرد:

«... دیگر می‌باید در مراقبت حال همشیره بیچاره خود بر عادت معهود اکتفا نماید و در این باب

مبالغه و تأکید را سبب زیادتی رضا و دعای پدر غریب بعید داند» (نامۀ سوم مقاله حاضر). بنابراین، خواجه ابوالمکارم علاوه بر سه یا چهار پسر، دست‌کم یک دختر هم داشته است.

## ۲-۵. سال مرگ

دربارهٔ مرگ خواجه ابوالمکارم تقریباً تاریخ دقیقی در دست نیست و خواندمیر هم اظهار بی‌اطلاعی کرده است: «... و آن جناب را خاقان سعید میرزاشاهرخ در اواخر ایام به رسالت بنگال مأمور گردانید... و بر طبق آیهٔ کریمهٔ و ماتدری نفس بآی ارض تموت» وفات آن خواجهٔ خجسته‌صفت هم در آن ولایت دست داد و چون تاریخ آن واقعه، راقم حروف را معلوم نبود خامهٔ سخن‌گزار به تحریر آن زبان نگشود» (خواندمیر، ص ۱۱).

پیش‌تر بیان شد که شاه‌رخ براساس فرمانی، با تاریخ رمضان ۸۴۵ق خواجه ابوالمکارم را به بنگاله و جونپور فرستاد. غالب پژوهندگان براساس این نامه و براساس این نوشتهٔ روضه‌الریاحین که: «وی دو سال در هند بوده است» (بوزجانی، ص ۱۴۹)، مرگ خواجه ابوالمکارم را در سال ۸۴۷ق دانسته‌اند:

«اگر وفات ابوالمکارم اندکی بعد از صدور این فرمان اتفاق افتاده باشد باید بعد از سال ۸۴۵ باشد یا در همان سال» (شفیعی‌کدکنی، ص ۱۵۰؛ نیز: نصیری‌جامی، ص ۲۹)

بنابراین، زمانی که خواجه ابوالمکارم براساس نامهٔ شاه‌رخ عازم هند شد، ۴۹ سال داشت؛ اما در هیچ‌یک از منابع موجود، به تاریخ مرگ وی اشاره نشده است. براساس نامهٔ خواجه از دهلی به برادر خود خواجه معزالدین علی‌اکبر در تاریخ ۸۴۸ق وی تا آن وقت حیات داشته است: «... هذا در آخر رجب المرجب سنة ثمان و اربعین و ثمانمائه از دارالظلمهٔ دهلی به ارقام این آلام بعد از ملک علام، اعلام می‌رود...» (نسخهٔ شمارهٔ ۶۷۵، برگ ۸۵، سطر ۱۴) و در نامه‌ای دیگر از هند به پسر خود ابوالفتح، تاریخ ۸۷۴ق ذکر شده است: «... این صحیفهٔ آخر رجب سنهٔ اربع و سبعین و ثمانمائه از بلدهٔ دهلی می‌نویسد از امور گذشته...» (همان، برگ ۸۷، سطر ۱۳).

بنابر واپسین تاریخ مذکور در این نامه، خواجه ابوالمکارم در آن هنگام یعنی سال ۸۷۴ق زنده و سن او ۸۷ سال بوده است.

## نتیجه‌گیری

- وفات خواجه ابوالمکارم در ۸۴۶ق نادرست است و بنابر تاریخ‌های ذکرشده در



- منشآت، وی قطعاً تا سال ۸۷۴ق زنده بوده است.
- وی علاوه بر سه یا چهار پسر، دختری نیز داشته است.
  - خواجه ابوالمکارم در هند همسر خود را از دست داده و این واقعه براساس تاریخ مضبوط در نامه به پسرش، ابوالفتح، قبل از سال ۸۷۴ق بوده است. قطعاً در این سال پسرش ابوالفتح و دخترش در هند نبوده و در جام اقامت داشته‌اند.
  - با توجه به منشآت وی پس از رفتن به هند ظاهراً دیگر هیچ‌گاه به وطن خود بازنگشته است.
  - با توجه به نامه‌های اول و سوم، اوضاع اقتصادی، فرهنگی و سیاسی دهلی و بنگال در سال‌های ۸۴۸ تا ۸۷۴ق خوب نبوده و مردم در فقر به سر می‌بردند و اهل سیاست درگیر مناقشات خود بوده‌اند.
  - با توجه به متن نامه اول و سوم وی نه‌تنها دو سال (آن‌گونه که صاحب روضةالریاحین گفته است) بلکه حداقل بنابه نامه مأموریت وی به بنگال و جونپور از سال ۸۴۵ تا ۸۷۴ق در هند و منطقه شبه‌قاره بوده است (حدود ۳۰ سال).

## پی‌نوشت‌ها

## نامه اول

- (۱) مج ۱: خواجه ابوالمکارم به برادر خود علی‌اکبر نوشته، عنوان مطابق مج ۲ (۲) مج ۲: همه
- (۳) مج ۱: - ملک (۴) مج ۱: - ان (۵) مج ۲: بدید
- (۶) کذا در مج ۱ (اساس)؛ مج ۲: - عابری سبیل. در برخی مآخذ (عابر) آمده است.
- (۷) کذا در مج ۱ (اساس)؟ شاید تصحیف المندل باشد که در متن اصلاح شد. (۸) مج ۲: - بیت
- (۹) مج ۱: - حضرت (۱۰) مج ۲: ذوالجلال (۱۱) مج ۲: جسته (۱۲) مج ۲: جام
- (۱۳) مج ۲: - ماند (۱۴) مج ۲: در (۱۵) در مج ۱ بدون نقطه آمده شاید الاقتار باشد. مج ۲: الاعسار
- (۱۶) مج ۲: سقینی (۱۷) مج ۲: الظمیم (۱۸) مج ۲: - که مستفبح..... نوباوه‌ای
- (۱۹) مج ۱: - سرا و چهارا (۲۰) مج ۱: - مسامع (۲۱) مج ۲: در آن (۲۲) مج ۱: استیصال
- (۲۳) مج ۲: قنات (۲۴) مج ۲: خون (۲۵) مج ۲: رسالت آن اقلیم ندیم می‌گرداند
- (۲۶) کذا در مج ۴: شاید ولبرد مانک درست‌تر باشد، مج ۲: و لو بمانک (۲۷) مج ۱: - غصه
- (۲۸) مج ۲: حتام (۲۹) مج ۲: برخصه (۳۰) مج ۲: معاید (۳۱) مج ۲: بخالد

(۳۲) مج ۲: سری (۳۳) مج ۱: - تطویل از حد گذشت.

### نامۀ دوم

- (۱) مج ۱: - شهاب‌الدین (۲) مج ۱: - ابن عم خود  
 (۴) مج ۲ در حاشیه: مخلص (۵) مج ۱: بیان  
 (۷) مج ۲: رساله (۸) مج ۱: - که هرگز ..... عبور نکرده  
 (۱۰) مج ۲: - والسلام.  
 (۳) مج ۲: - خواجه محمد وزیر  
 (۶) مج ۲: المجلب  
 (۹) مج ۱: عمر

### نامۀ سوم

- (۱) مج ۲: - ابوالفتح از هند مج ۱: خواجه مذکور به پسر خود ابوالفتح از هند نوشته (۲) مج ۱: - واو  
 (۳) مج ۲: کعبه (۴) مج ۲: مشتاق مسموم هموم (۵) مج ۲: - و مذاق  
 (۶) مج ۲: و (۷) مج ۱: از جانب عزیز بشارت (۸) مج ۲: تجلب  
 (۹) مج ۲: می‌گذارد (۱۰) مج ۲: الحمدالله علی کل حال (۱۱) مج ۲: - شیخ مهربان ما  
 (۱۲) مج ۱: - سلطان (۱۳) مج ۲: فقیران و جمله کاروان را (۱۴) مج ۲: به رفاقت بلغارها تکلیف  
 (۱۵) مج ۲: غریب (۱۶) مج ۲: فقرا (۱۷) مج ۲: و (۱۸) مج ۲: کردند  
 (۱۹) مج ۲: - جرع (۲۰) مج ۲: بود (۲۱) مج ۱: نامحرمان (۲۲) مج ۱: - نفر  
 (۲۳) مج ۱: - علی هذا القیاس (۲۴) مج ۱: - و حرج (۲۵) مج ۲: بور!؟  
 (۲۶) مج ۱: شد (۲۷) مج ۲: این (۲۸) مج ۲: - و می خواندند (۲۹) مج ۲: لیتنی  
 (۳۰) مج ۲: دانیا (۳۱) مج ۲: وفاوور (۳۲) مج ۲: - ظلّه (۳۳) مج ۱: - قرب  
 (۳۴) مج ۲: سیصد (۳۵) مج ۱: - و چند سردار (۳۶) مج ۲: اشتهار (۳۷) مج ۲: - و  
 (۳۸) مج ۲: بسنده است (۳۹) مج ۲: وفاوور (۴۰) مج ۲: مسطور (۴۱) مج ۲: پور  
 (۴۲) مج ۲: وفاوور (۴۳) مج ۲: لهاوور (۴۴) مج ۲: گردانیده (۴۵) مج ۱: - دوازده  
 (۴۶) مج ۲: گویند (۴۷) مج ۱: - آن (۴۸) مج ۲: رضینا (۴۹) مج ۲: کشیده دل  
 (۵۰) مج ۱: - بیت (۵۱) مج ۲: قیمت (۵۲) مج ۲: خلاص و مناص (۵۳) مج ۲: لکو  
 (۵۴) مج ۲: میان (۵۵) مج ۱: - که یک ..... لک بود (۵۶) مج ۲: فقیران  
 (۵۷) مج ۲: رسانید (۵۸) مج ۲: سیصد (۵۹) مج ۲: گرداندند (۶۰) مج ۲: مرکب یقین  
 (۶۱) مج ۲: هویدا (۶۲) مج ۱: - بیت  
 (۶۳) مج ۲: + جبارین اشارت که [...] لعین که چهار هزار کبر خونخوار او از برای انصباب دماء ابرار در انتظارند  
 (۶۴) مج ۲: - نیم شب ..... فرزندان در آن دریای (۶۵) مج ۲: - ندای غم‌زدای  
 (۶۶) مج ۲: اول مبداست (۶۷) مج ۲: اساس (۶۸) مج ۲: بلانی (۶۹) مج ۲: - و

۷۰) مج ۲: ما نام (۷۱) مج ۱: - دیگر می‌باید..... اکتفا ننماید (۷۲) مج ۲: و درین (۷۳) مج ۲: عمرت با سعادت ابدی قرین باد.

## منابع

- قرآن کریم.  
بوزجانی، درویش علی، روضه‌الریاحین، به تصحیح حشمت مؤید، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۸.
- جامی، عبدالرحمان، نفحات الانس، تصحیح محمود عابدی، اطلاعات، تهران، ۱۳۷۰.  
خواندمیر، غیاث‌الدین، حبیب‌السیر، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، خیام، تهران، ۱۳۸۰.  
درایتی، مصطفی، فهرستگان نسخه‌های خطی ایران (فنخا)، سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، تهران، ۱۳۹۰.  
زامباور، نسب‌نامه خلفا و شهریاران، ترجمه محمد جواد مشکور، کتابفروشی خیام، تهران، ۱۳۵۶.  
زنگنه، ابراهیم، سرزمین جام و رجال آن، شیخ‌الاسلام، تربیت جام، ۱۳۸۴.  
شفیعی‌کدکنی، محمدرضا، درویش سستی‌هنده (از میراث عرفانی شیخ جام)، سخن، تهران، ۱۳۹۳.  
فصیح‌خوافی، احمد بن جلال‌الدین محمد، مجمل فصیحی، به تصحیح محسن ناجی نصرآبادی، اساطیر، تهران، ۱۳۸۶.  
منز، بئاتریس فوربز، قدرت، سیاست و مذهب در ایران عهد تیموری، ترجمه جواد عباسی، دانشگاه فردوسی، مشهد، ۱۳۹۰.  
نصیری‌جامی، حسن، مقدمه و تعلیقات بر خلاصه‌المقامات، ابوالمکارم بن علاء‌الملک جامی، پژوهشگاه علوم انسانی، تهران، ۱۳۹۶.  
نویی، عبدالحسین، رجال کتاب حبیب‌السیر، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۷۹.  
یوسف‌اهل، جلال‌الدین، فرائد غیائی، به کوشش حشمت مؤید، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۸.



تصویر مج ۱، تاریخ کتابت: ۹۶۱ق



تصویر مج ۲، تاریخ کتابت: قرن ۱۳ق